

Transformation in Relation between Military Power and Détente Management in the Post-Cold War Era

ARTICLE INFO

Article Type

Research Article

Authors:

¹ Seyed Masoud Mousavi

Shafae (Ph.D.)*

² Jalil Bayat (Ph.D.)

¹ Associate Professor of
International Relations
Tarbiat Modares University,
Tehran, Iran.

² Ph.D of International
Relations
Tarbiat Modares University,
Tehran, Iran.

Correspondence*

Address: Department of
International Relations,
Tarbiat Modares University
Email: shafae@modares.ac.ir

Article History

Received: 27 August 2021

Accepted: 28 October 2021

ABSTRACT

Détente as a policy seeks for decreasing tensions in foreign relations between states. Although there are lots of variables affecting the mentioned policy, this article basically concentrates on the role and status of military power in détente. The main argument is: there was a clear correlation between military power and détente in the Cold War era (especially between the U.S. and the Soviet Union as the two superpower) but in the post-Cold War era, we cannot see such a correlation between these variables, which means there has been substantial change in the correlation between military power and the détente policy. This research shows that, due to changes in the international system on the one hand, and an evolution in state attitudes towards the nature of power on the other, the role and status of military power has declined in the détente policy between states in the post-Cold War era.

Keywords: Détente, Military Power, The Bipolar System, Cold War, Soft Power.

تحول رابطه قدرت نظامی و مدیریت تنش زدایی در عصر پساجنگ سرد

سید مسعود موسوی شفا‌ئی (Ph.D.)*

دانشیار روابط بین الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

جلیل بیات (Ph.D.)

دانش آموخته دکتری روابط بین الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

چکیده

سیاست تنش زدایی به دنبال کاهش تنش در روابط خارجی میان کشورها است. این سیاست از نیمه دوم قرن بیستم مورد توجه قرار گرفت. عوامل مختلفی می‌تواند در بروز تنش زدایی میان کشورها نقش داشته باشد. با این حال این پژوهش صرفاً به واکاوی نقش و جایگاه قدرت نظامی در بروز تنش زدایی میان کشورها می‌پردازد. استدلال اصلی مقاله این است که در دوره جنگ سرد رابطه معناداری میان قدرت نظامی و تنش زدایی وجود داشت که این رابطه در عصر پساجنگ سرد متحول شده است. در این راستا مصادیقی از تنش زدایی مورد مطالعه و در هر کدام نقش و جایگاه قدرت نظامی در بروز تنش زدایی مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد با توجه به تحول نظام بین الملل بعد از پایان جنگ سرد از یک سو و تغییر نگرش دولت‌ها به ماهیت قدرت از سوی دیگر، نقش قدرت نظامی در تنش زدایی میان کشورها افول کرده است. به عبارت دیگر اگرچه ه قدرت نظامی در نظام دو قطبی از عوامل تاثیرگذار در سیاست تنش زدایی محسوب می‌شد، اما با پایان جنگ سرد این جایگاه را از دست داده است. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: تنش زدایی، قدرت نظامی، نظام دوقطبی، جنگ سرد، قدرت نرم.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۶

نویسنده مسئول: shafae@modares.ac.ir

مقدمه

دیدگاه‌های متفاوتی درباره چپستی تنش زدایی وجود دارد. برخی آن را یک «وضعیت» دانسته و برخی دیگر از آن به عنوان یک «فرایند» ادامه دار یاد می‌کنند. با این حال در عرف دیپلماتیک تنش زدایی به عنوان روند کاهش تنش میان دو کشور تعریف می‌شود [۵۱]. عوامل مختلفی در تصمیم دولت‌ها به تنش زدایی با دولت مقابل نقش دارد. برخی از این عوامل ناشی از ضرورت‌های داخلی (همچون شرایط اقتصادی) و برخی

برخاسته از عوامل فردی (همچون تغییر دیدگاه رهبران) و برخی دیگر ناشی از الزامات نظام بین المللی (همچون موازنه قوا یا مسائل امنیتی) می‌باشد. با این حال تاکنون کمتر پژوهشی به نقش قدرت نظامی در تنش زدایی میان دولت‌ها اشاره کرده است.

به طور کلی هنگامی که سخن از قدرت می‌شود اولین چیزی که در ذهن تصور می‌شود زور است. زور در حیطه دولت‌ها به ادوات و وسایل جنگی معنا و در مجموع قدرت نظامی خوانده می‌شود. قدرت نظامی برای سال‌ها به عنوان مهم ترین عامل در حفظ و بقای دولت‌ها شناخته می‌شده است. اما برخی پژوهشگران معتقدند بنا به دلایلی در دهه‌های اخیر ماهیت قدرت متحول شده و بیش از آنکه هویت نظامی و سخت افزارانه داشته باشد، اجتماعی بوده و در شبکه روابط اجتماعی معنا و مفهوم می‌یابد [۴]. موضوعاتی همچون جهانی شدن (در ابعاد مختلف)، وابستگی متقابل اقتصادی دولت‌ها به یکدیگر، پیشرفت فناوری اطلاعات و ارتباطات، افزایش سطح آگاهی ملت‌ها، افزایش هزینه‌های اجتماعی و سیاسی استفاده از قدرت نظامی و ... باعث تحول ماهیت قدرت از چهره صرفاً سخت و نظامی به چهره نرم و فرهنگی شده است. بر این اساس گفته می‌شود امروزه قدرت دارای دو چهره سخت (نظامی و اقتصادی) و نرم (عمدتاً فرهنگی) است و در این میان قدرت نرم از اهمیت بیشتری برخوردار است [۱۱] و حتی قدرت اقتصادی (همچون سیاست اعمال تحریم) دیگر از کارایی زیادی برخوردار نیست و اجرای آن هزینه‌های بالایی دارد [۱۵]. همچنین ظهور جامعه‌ی شبکه‌ای و قدرت رو به رشد هویت، فرایندهای اجتماعی را در هم تنیده است به طوری که نقش مردم (افکار عمومی) در تصمیم‌گیری‌ها و اعمال قدرت افزایش یافته است [۲۳].

با این حال اگرچه امروزه قدرت نظامی جایگاه سابق خود را ندارد [۴۵] اما همچنان دولت‌ها به آن توجه ویژه دارند؛ چنانکه برخی کشورها هر ساله بودجه نظامی خود را افزایش می‌دهند [۴۱]. پژوهشگران بسیاری از جنبه‌های مختلف به جایگاه و نقش قدرت نظامی در موضوعاتی همچون جنگ، بازدارندگی، توسعه، موازنه قوا و ... پرداخته‌اند اما همانطور که عنوان شد تاکنون کمتر پژوهشی به نقش و جایگاه قدرت نظامی در بروز تنش زدایی میان کشورها پرداخته است.

لذا این پژوهش به دنبال پاسخ به این سوال است که قدرت نظامی در دوره جنگ سرد و پس از آن چه نقش و جایگاهی در تنش زدایی میان کشورها داشته است؟ در پاسخ اولیه و با توجه به شواهد موجود این فرضیه را مطرح کرده‌ایم که اگرچه ه قدرت نظامی در نظام دو قطبی از عوامل تاثیرگذار در سیاست

به تغییرات ساختاری در روابط بین الملل و ظهور مراکز قدرت جدید بوده است [۶۱].

اما کتاب «در جستجوی تنش زدایی» تالیف اشتون به بررسی تاریخی تنش زدایی در دهه هفتاد میلادی می‌پردازد و عنوان می‌کند گشایش روابط با چین و مذاکرات سالت با اتحاد جماهیر شوروی دو نمونه از سیاست واقع‌گرایانه موازنه قدرت در سیاست خارجی آمریکا بود [۱۶]. زلیزر در مقاله خود با بررسی موردی ریاست جمهوری نیکسون و جرالد فورد به تاثیر سیاست‌های داخلی بر تنش زدایی در سیاست خارجی می‌پردازد و نشان می‌دهد سیاست تنش زدایی آمریکا در دهه هفتاد میلادی در آب‌های آشفته سیاست‌های داخلی غرق شد [۶۵]. نویسنده‌ای دیگر با بررسی شکل‌گیری نوع جدیدی از تنش زدایی در اروپا بر پایه تقویت هویت اروپایی در برابر دو ابرقدرت عنوان می‌کند: این مدل از تنش زدایی که براساس منافع اروپا به‌وجود آمده شامل عناصر: ۱- سیستم امنیتی کثرت گرا، ۲- کارکردگرایی و ۳- نظام مشارکتی مبتنی بر حل و فصل درگیری در روابط داخلی با حداقل زور می‌باشد. نویسنده همچنین توصیه‌هایی برای یک ساختار جدید سیاست تنش زدایی مانند سیاست دفاعی، رویکرد کارکردگرا، چندجانبه‌گرایی و حل تعارض به وسیله بسته معاملاتی، می‌کند. [۴۶] با این حال هیچ‌یک از این منابع به طور خاص به موضوع مورد نظر این پژوهش نمی‌پردازند و از این لحاظ خلا چنین پژوهشی احساس می‌شود.

اما وبر در مقاله خود به رابطه تنش زدایی با سلاح هسته‌ای می‌پردازد و با اشاره به انقلاب هسته‌ای از بازدارندگی هسته‌ای به عنوان یک تغییر ساختاری در نظام سیاسی بین الملل یاد کرده و تنش زدایی میان آمریکا و شوروی را متأثر از این موضوع و چیزی بیش از یک توافق کوتاه مدت در جهت اجتناب از بروز جنگ هسته‌ای عنوان می‌کند. وی معتقد است شرایط بازدارندگی هسته‌ای منجر به حضانت مشترک و همکاری دو ابر قدرت در سطح نظام بین الملل شده است. [۶۰] در مقابل دابی در یادداشت «سلاح هسته‌ای و تنش زدایی» عنوان می‌کند عنصر اساسی برای تنش زدایی اعتماد است و برابری قدرت نظامی یا کاهش تسلیحات به عنوان گامی در جهت تنش زدایی بی‌فایده است [۲۷]. از آنجا که این دو یادداشت به نقش قدرت نظامی در تنش زدایی می‌پردازند با پژوهش حاضر قرابت بیشتری دارند اما چون تاریخ نگارش آن قبل از پایان جنگ سرد است به مصادیق تنش زدایی در دوره جدید نپرداخته‌اند.

چارچوب مفهومی

در این پژوهش با ایجاد ارتباط میان نوع نگاه به قدرت و

تنش زدایی محسوب می‌شد، اما با پایان جنگ سرد این جایگاه را از دست داده است. به عبارت دیگر در زمانه کنونی و بر خلاف دوره نظام دو قطبی، میزان قدرت نظامی لزوماً از عوامل تاثیرگذار بر امکان تنش زدایی میان دو دولت محسوب نمی‌شود. ساختار این پژوهش چنین است که ابتدا پیشینه پژوهش را بررسی کرده و چارچوب مفهومی بحث را توضیح خواهیم داد. سپس به چرایی اهمیت تنش زدایی اشاره می‌کنیم. آنگاه به تبیین جایگاه قدرت نظامی در تنش زدایی میان دولت‌ها در دوره نظام دو قطبی می‌پردازیم و آن را با دوره جدید (پسا جنگ سرد) به مقایسه می‌گذاریم. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و گردآوری مطالب به صورت کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

پیشینه پژوهش

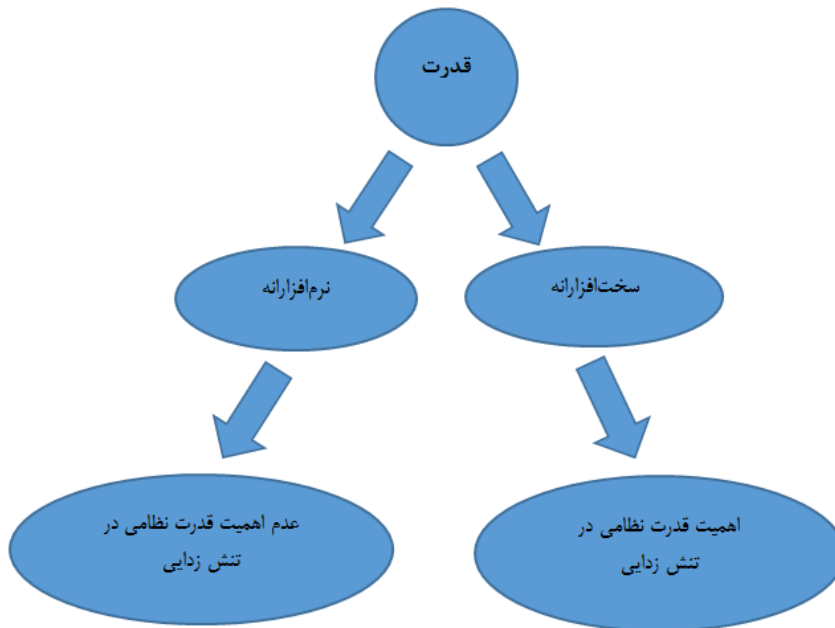
تاکنون به طور خاص به زبان فارسی یا انگلیسی پژوهشی با موضوع پژوهش حاضر انجام نگرفته است. البته بحث تنش زدایی در ادبیات رژیم‌های بین المللی پرداخته شده است. در تقسیم بندی رژیم‌های بین المللی به رژیم‌های رسمی و غیررسمی، بحث تنش زدایی در زیر مجموعه رژیم‌های غیر رسمی جای می‌گیرد. در این راستا رژیم‌هایی که از طریق توافق و اجماع اعضا درباره سلسله اهدافی ایجاد و حفظ می‌شوند و از طریق منافع متقابل و توافق شفاهی و دوستانه اجرا و با نظارت دو جانبه کنترل می‌شوند، رژیم‌های غیر رسمی خوانده می‌شوند که در این بین تنش زدایی بین آمریکا و شوروی در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ یکی از مثال‌های بارز آن شمرده می‌شود. این رژیم رقابت و ستیزه جویی بین دو کشور را محدود و تنش بین آن‌ها را کنترل می‌کرد؛ ولی چندان قواعد دوجانبه و نهادهایی برای کنترل و اجرای آن ایجاد نشد [۴۳].

همچنین مقالات و کتاب‌هایی درباره تنش زدایی وجود دارد که ما با استفاده از آن‌ها بحث خود را پیش می‌بریم. از جمله کتاب «ظهور و سقوط تنش زدایی» نوشته استیونسون که ضمن تعریف و تبیین تنش زدایی به شرح تاریخی تنش زدایی میان آمریکا و شوروی در نیمه دوم قرن بیستم می‌پردازد و علل و دلایل مختلف بروز تنش زدایی میان این دو کشور و سپس قطع آن را بررسی می‌کند [۵۱]. همچنین کتاب «توسعه ایده تنش زدایی» تالیف فورمن منبع مناسبی برای پژوهش در موضوع تنش زدایی است. فورمن ضمن بسط نظری و مفهومی تنش زدایی به بررسی این رویکرد در چهار دوره تاریخی آمریکا از آیزنهاور تا ریگان می‌پردازد [۳۰]. مقاله «مفهوم تنش زدایی» ضمن آنکه بحران موشکی کوبا را نقطه عطف ظهور تنش زدایی عنوان می‌کند، مدعی می‌شود مفهوم تنش زدایی پاسخی

تصمیم به تنش زدایی، به بررسی فرضیه خود می‌پردازیم. درباره نقش قدرت نظامی در تنش زدایی در مجموع می‌توان دو شیوه را مورد شناسایی قرار داد. در شیوه نخست قدرت نظامی نقش مهمی در تصمیم دولت‌ها به تنش زدایی دارد. در این شیوه قدرت نظامی پشتوانه سیاست تنش زدایی است و اجرای این سیاست بدون توجه به قدرت، تنش زدایی از موضع ضعف تلقی شده که هیچ نتیجه موثری برای کشور مورد نظر نخواهد داشت. از این منظر بهترین شرایط برای تنش زدایی میان دو کشور زمانی است که آن‌ها دارای قدرت برابر باشند. لذا پیش شرط اجرای سیاست تنش زدایی، افزایش و رساندن سطح قدرت نظامی خود به سطح قدرت «دیگری» می‌باشد. اما در شیوه دوم، قدرت نظامی در بروز تنش زدایی میان دولت‌ها جایگاهی ندارد و برای اجرای سیاست تنش زدایی لازم نیست دو دولت دارای قدرت نظامی برابر باشند؛ بلکه ممکن است حتی در شرایط نابرابر نیز تنش زدایی میان آن‌ها رخ دهد. در این شیوه آنچه در شروع و موفقیت تنش زدایی اهمیت دارد نه قدرت نظامی برابر، بلکه درک متقابل و اعتماد میان دو کشور

است. آنچه موجب تفاوت دیدگاه میان این دو شیوه می‌شود، نوع نگاه به قدرت است. اگر نوع نگاه به قدرت، ساختاری و سخت افزارانه باشد، برون‌داد آن اهمیت بخشیدن به نقش قدرت نظامی در تنش زدایی میان دولت‌ها خواهد بود. به عبارتی اگر قدرت در دیدگاه رهبران و تصمیم‌گیرندگان یک کشور عمدتاً از هویتی سخت و نظامی برخوردار باشد، جایگاه آن در موضوع تنش زدایی با کشور خصم رفیع خواهد بود. در این شیوه تصمیمات در اتاق‌های در بسته و متأثر از عوامل سیاسی، نظامی و استراتژیک گرفته می‌شود و نخبگان و طبقه حاکمه از بیشترین نقش در تصمیمات راهبردی همچون تنش زدایی برخوردار هستند. اما اگر نوع نگاه به قدرت، اجتماعی و نرم افزارانه باشد، دیگر نقشی برای قدرت نظامی در تنش زدایی با «دیگری» قائل نخواهد بود. به عبارت دیگر اگر قدرت در دیدگاه رهبران و تصمیم‌گیرندگان یک کشور عمدتاً هویتی نرم و فرهنگی داشته باشد آنچه در تنش زدایی اهمیت خواهد یافت نه قدرت نظامی، بلکه قدرت اقناعی خواهد بود.

شکل ۱: تاثیر شیوه نگرش به قدرت در تصمیم به تنش زدایی



طبق این دیدگاه، دولت قدرتمند لزوماً نباید از قدرت نظامی یا اقتصادی بالایی برخوردار باشد، بلکه باید دارای قدرت هنجاری بالایی باشد تا دیگران را با خود همراه سازد و رفتار مطلوب خویش را در آن‌ها ایجاد کند. در این راستا آنچه به کار این دولت‌ها می‌آید بیش از ابزارهای نظامی، ابزارهای فرهنگی است. از سوی دیگر در این شیوه تصمیمات نه در اتاق‌های

در بسته بلکه در رابطه میان مردم و حاکمیت اتخاذ می‌شود و حاکمان درباره سیاست‌های اعمالی به مردم پاسخگو هستند. در این جوامع قدرت یک رابطه خطی و از بالا به پایین نیست؛ بلکه قدرت ماهیتی اجتماعی و شبکه‌ای یافته و در سطح جامعه پخش شده است. بنابراین اگر دولتی تصمیم به تنش زدایی داشته باشد اولاً این تصمیم در رابطه‌ای بین ال‌ذهانی با جامعه

داخلی شکل می‌گیرد و ثانیاً در تنش زدایی با دیگری به ابزارهای فرهنگی توجه بیشتری می‌شود.

سیاست تنش زدایی چیست؟

تنش زدایی در اصطلاح دیپلماتیک به معنای کاهش تنش میان دو دولت است. برخی از پژوهشگران معتقدند تنش زدایی نخستین بار در ابتدای قرن بیستم و میان آلمان و انگلستان شکل گرفت [۳۰] و برخی دیگر ظهور آن را در اروپا و توسط ژنرال دوگل عنوان می‌کنند [۱۶]. با این حال واژه تنش زدایی اغلب با هنری کیسینجر گره خورده است. برنامه سیاسی تنش زدایی نیکسون و کیسینجر در دهه هفتاد میلادی باعث شده برخی محققین از تنش زدایی با عنوان نوعی «سیاست» یاد کنند. به طور مثال کیت ابانک از تنش زدایی به عنوان یک سیاست که منجر به آرامش و رفع تنش بین المللی می‌شود یاد می‌کند. کارول بل تنش زدایی را به عنوان مدیریت قدرت دشمن و استراتژی یا سیاستی که هدف آن دستیابی به صلح است تعریف می‌کند. همچنین جوزف کوربل از تنش زدایی به عنوان سیاستی که تلاش می‌کند مشکلات ناشی از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد که جهان را به دو بلوک شرق و غرب تقسیم کرده بود حل نماید یاد می‌کند [۵۱]. در این معنا تنش زدایی بیش از آنکه هدف سیاست خارجی باشد در واقع ابزار سیاست خارجی است [۶۱].

اما برخی دیگر از تنش زدایی به عنوان یک «فرایند» یاد می‌کنند. دین راسک وزیر خارجه پیشین آمریکا معتقد است تنش زدایی یک فرایند است و نه یک «شرایط» و هنری کیسینجر نیز با این برداشت موافق است و عنوان می‌کند تنش زدایی در واقع یک «فرایند ادامه دار» و نه یک «شرایط نهایی» است. دانیل پاتریک سفیر اسبق آمریکا در سازمان ملل نیز عنوان می‌کند تنش زدایی یک شرایط مانند صلح یا جنگ نیست؛ بلکه فرآیندی است که می‌تواند کشورها را به این دو دور یا نزدیک کند و در نتیجه ما را در اداره فرایند موفق یا به شکست بکشاند [۵۱]. لذا از این منظر تنش زدایی یک فرایند تاریخی در حال تحول تدریجی به سمت ثبات و صلح از طریق گفتگو است [۶۱].

در مجموع اگر تنش زدایی را کاهش تنش بدانیم می‌توان آن را فرایند کاهش تنش میان منافع ذاتا متفاوت دو دولتی دانست که امکان آشتی میان آن‌ها محدود شده است. به عبارت دیگر، تنش زدایی متضمن یک ارتباط دو جانبه بین دولت‌هایی است که درک منافع اساسی از سوی آن‌ها متضاد است. این منافع و برداشت‌های متضاد به طور مستمر در رابطه تزیق تنش می‌کند و در نتیجه باعث درگیری میان آن‌ها می‌شود.

تنش زدایی روند کاهش تنش در این زمینه است. بنابراین تنش زدایی با این تعریف، برای کاهش تنش میان دو دولت متحد یا دولت‌هایی که روابط حسنه با یکدیگر دارند صدق نمی‌کند؛ بلکه تنها برای کشورهایی که در شرایط تضاد منافع به سر می‌برند کاربرد دارد.

چرا تنش زدایی اهمیت دارد؟

سیاست تنش زدایی زمانی اهمیت می‌یابد که کشوری قصد داشته باشد با عادی سازی روابط خارجی خود و کاهش تنش با کشوری خاص، به برخی اهداف اقتصادی یا استراتژیک دست یابد. ممکن است هدف اصلی از تنش زدایی رفع تهدید حیاتی از کشور باشد. به عبارتی تنش زدایی می‌تواند هم در عادی سازی روابط با کشور دشمن و هم جهت موازنه سازی رقبای دیگر به کار گرفته شود. به طور مثال یکی از مهم ترین دلایل تنش زدایی میان چین و آمریکا در دهه هفتاد میلادی، رفع تهدید شوروی در نزد چین و برای آمریکا ایجاد موازنه در مقابل شوروی بود [۸، ۱۳].

برخی پژوهشگران معتقدند حتی میان دولت‌های ذاتا متخاصم نیز وجود روابط دیپلماتیک ضروری است [۱۸] چرا که گفتگوی مستمر میان آن‌ها بیش از انزوا و یا تحمیل برخی پیش شرطها می‌تواند منجر به حل و فصل درگیری میان آن‌ها شود [۶۲]. همچنین تنش زدایی می‌تواند به دلیل مشکلات اقتصادی در داخل در دستور کار قرار گیرد تا با عادی سازی روابط بتوان از مزایای تجارت و سرمایه گذاری مستقیم خارجی بهره برد. [۴۵]

پیگیری سیاست تنش زدایی این پیام را با خود به همراه دارد که کشور مزبور به دنبال صلح، دوستی، همکاری و همزیستی مسالمت آمیز با دیگر کشورها است. لذا تنش زدایی و به دنبال آن عادی سازی روابط، می‌تواند تصویری مثبت و مسالمت جو از یک کشور به دنیا مخابره کند و در ارتقای جایگاه آن کشور در نظام بین الملل موثر باشد.

همچنین رفع تنش در روابط خارجی، پیگیری اهداف سیاست خارجی یک کشور را با هزینه کمتر و مشروعیت بیشتری مقدر می‌سازد؛ در حالی که روابط پر تنش یا قطع روابط دیپلماتیک منجر به افزایش هزینه برای سیاست خارجی کشور مورد نظر می‌شود. در واقع قطع تماس با دیگر کشورها و مردمانشان به سرعت نفوذ بر آن‌ها را کاهش می‌دهد و دامنه گسترش منافع ملی را نیز محدود می‌کند [۱].

از سوی دیگر بخش مهمی از شکل گیری سیاست‌های خصمانه کشورها علیه یکدیگر ناشی از سو ادراک و سو تفاهات شکل گرفته میان آنها است. در این میان اگر دو کشور

این حال در این دوره به لحاظ تنش زدایی دو رویداد مهم رخ داد که اولین آن میان آمریکا و شوروی و دوم و مهمتر از آن احیای روابط دیپلماتیک میان آمریکا و چین در دهه هفتاد میلادی بود.

تنش زدایی میان آمریکا و شوروی

برخی پژوهشگران معتقدند در دوران جنگ سرد چهار دوره تنش زدایی میان آمریکا و شوروی شکل گرفت. دوره اول پس از مرگ استالین و در جریان اجلاس ژنو در سال ۱۹۵۵ بود که البته وقایعی همچون تهاجم شوروی به مجارستان خیلی زود به آن پایان داد. دوره دوم در ۱۹۵۹ و با نشست پاریس آغاز شد که با ساخت دیوار برلین و بحران موشکی کوبا به اگما رفت. دوره سوم در ۱۹۶۳ و بعد از فضای مثبتی که در نتیجه فروکش بحران موشکی کوبا به وجود آمده بود شکل گرفت که البته با حمله شوروی به چکسلواکی در ۱۹۶۸ به دست فراموشی سپرده شد. اما دوره چهارم در سال ۱۹۷۲ آغاز شد که بیشترین و عمیق ترین نتایج نیز در همین دوره به دست آمد [۲۱]. در هر دوره عوامل مختلفی در بروز تنش زدایی میان دو ابرقدرت نقش داشت که در این پژوهش صرفاً به بررسی عامل قدرت نظامی می‌پردازیم.

با پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا به عنوان تنها کشور پیروز که خسارت آنچنانی از جنگ متوجه آن نشد توانست با شکل دهی به برخی رژیم‌های بین‌المللی از یک سو و انحصار سلاح هسته‌ای از سوی دیگر، سیاست‌های خود را پیش ببرد و به ایجاد بازدارندگی و مهار شوروی اقدام کند.

اما این شرایط با قدرت گرفتن شوروی و دستیابی این کشور به سلاح هسته‌ای در سال ۱۹۴۹ فرو پاشید و توازن قوا میان دو ابرقدرت برقرار شد. آمریکا در ۱۹۵۲ موفق به دستیابی به بمب هیدروژنی شد که قدرت تخریب آن چند برابر قوی تر از بمب هسته‌ای به کار رفته در ژاپن بود. اما شوروی نیز در اوت ۱۹۵۳ موفق به آزمایش بمب هیدروژنی شد. بدین ترتیب ترس از بروز جنگ هسته‌ای، دو کشور را به سمت تنش زدایی در ۱۹۵۵ سوق داد [۵۱]. توسعه سلاح‌های هسته‌ای در کنار برخی دیگر از موضوعات همچون پرتاب نخستین ماهواره فضایی جهان (اسپوتنیک) در سال ۱۹۵۷ توسط شوروی باعث شد آمریکا بیشتر در موضع ضعف قرار بگیرد و به نوعی نسبت به قدرت شوروی آگاهی یابد. در این دوره شوروی ابتکار عمل در مسابقه تسلیحاتی را در دست گرفته بود و رشد اقتصادی خیره کننده‌ای را تجربه می‌کرد در حالی که آمریکا در رکود اقتصادی به سر می‌برد. لذا یکی از عوامل موثر در شکل‌گیری تنش زدایی میان آمریکا و شوروی در ۱۹۵۹ نیز درک آمریکا از تغییر قدرت نسبی شوروی و شکل‌گیری توازن قدرت میان دو

با یکدیگر هیچ گونه رابطه‌ای نداشته باشند به دلیل فقدان گفتگو و مذاکره جهت حل و فصل مشکلات، بر شدت سو برداشتها افزوده خواهد شد. این در حالی است که تبادلات دیپلماتیک احتمال خطا و اشتباه را در محاسبات طرفین کاهش می‌دهد و امکان حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات میان آنها را فراهم می‌کند [۱]. لذا تنش زدایی می‌تواند با فراهم کردن فضای گفتگو و مذاکره ضمن روشن ساختن مواضع واقعی طرفین، سوتفاهم و سو برداشتها را کنار بزند. در واقع تنش زدایی می‌تواند زمینه شناخت بهتر از اهداف، نیات و سیاست‌های دو کشور را برای آنها فراهم آورد تا با شناخت و دیدگاه درستی اقدام به تصمیم‌گیری کنند.

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که اهمیت سیاست تنش زدایی برای برخی کشورها تاکتیکی (بنا به شرایط زمانی و موقعیتی) است که هدف اصلی از پیگیری آن حفظ و افزایش منافع ملی می‌باشد و برای برخی دیگر راهبردی است که عموماً به ماهیت صلح طلب و مسالمت جوی آن دولت بر می‌گردد. اما بی‌گمان در هر دو حالت پیگیری سیاست تنش زدایی منافع فراوانی برای کشور مجری دارد که باعث اهمیت این رویکرد در سیاست خارجی می‌گردد.

نقش قدرت نظامی در تنش زدایی میان کشورها در دوره نظام دو قطبی

از سال ۱۹۴۷ یعنی دو سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، جهان این بار شاهد آغاز جنگ سرد میان آمریکا و شوروی بود. جنگی که دامنه آن در حوزه‌های مختلفی هم چون رقابت‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی، علمی، ورزشی و ... کشیده شد. جهان در این دوره به دو بلوک شرق به رهبری شوروی و غرب به زعامت آمریکا تبدیل شده بود و اگرچه برخی کشورها خود را خارج از این دسته بندی تعریف می‌کردند، اما هم چون سایر کشورها تحت تاثیر رقابت میان دو ابرقدرت بودند. گفتمان حاکم بر سیاست بین‌الملل در این دوره امنیت محور بود و قدرت نظامی در آن حرف اول را می‌زد. به همین دلیل نگاه دولت‌ها به قدرت عمدتاً سخت افزارانه و ساختاری بود. تصمیمات رهبران متأثر از عوامل سیاسی، ایدئولوژیک و استراتژیک و در سطوح بالای حاکمیت و در اتاق‌های در بسته اتخاذ می‌شد. نظام دوقطبی و تقسیم جهان به دو بلوک غرب و شرق باعث شده بود همه چیز در سیاست بین‌الملل به روابط میان دو ابرقدرت بستگی داشته باشد. با اینکه در این دوره هیچگاه درگیری مستقیم نظامی میان آمریکا و شوروی شکل نگرفت، اما دو کشور در بحران‌های مختلفی همچون جنگ کره، جنگ ویتنام، بحران موشکی کوبا و ... حضور داشتند. با

کشور بود [۵۱].

اما رخدادی که باعث شکل گیری نقطه عطف در روابط میان دو ابرقدرت شد بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ بود که اگرچه ه جهان را تا مرز یک جنگ هسته‌ای پیش برد، اما در عمل دوران جدیدی از تفاهم در روابط میان دو ابرقدرت ایجاد کرد. در واقع بحران موشکی کوبا نه تنها به عنوان یک کاتالیزور در وقوع تنش زدایی میان دو ابرقدرت عمل کرد؛ بلکه به شکل گیری نگرش‌های جدید در ضرورت تنش زدایی کمک کرد. آگاهی از قدرت نظامی فوق العاده‌ی شوروی باعث شد که آمریکایی‌ها به چنین تحولی تن دهند و در روابط خود با شوروی تغییراتی را بدون جنجال بپذیرند [۲].

اما چهارمین و مهم ترین دوره تنش زدایی میان آمریکا و شوروی با سفر ریچارد نیکسون به شوروی در ۱۹۷۲ شکل گرفت که به عنوان اولین رئیس جمهور آمریکا در طول پنجاه و پنج سالی که از انقلاب روسیه سپری شده بود از مسکو دیدن کرد. تنش زدایی میان آمریکا و شوروی در این دوره باعث توافق درباره محدودیت به کارگیری موشک‌های بالستیک دوربرد و سیستم‌های دفاع استراتژیک و همچنین امضای برخی پیمان‌های کنترل تسلیحات از جمله پیمان سالت شد. علاوه بر سالت، دو کشور بیانیه‌ای درباره اصول همکاری‌های فی ما بین در جریان چهار سال آتی با کاهش تهدیدات در همه زمینه‌ها امضا کردند که از تجارت و تامین غله تا الحاق فضاوردان دو کشور در فضا را در بر گرفت. «در این دوره نیز آنچه در بروز تنش زدایی میان دو کشور نقش اساسی داشت قدرت نظامی برابر دو ابرقدرت بود» [۳]. لذا در مجموع می‌توان گفت برابری قدرت استراتژیک میان دو ابرقدرت در هر چهار دوره به شکل گیری تنش زدایی میان آن‌ها کمک کرد و «پذیرش اصل برابری در ایالات متحده در اثر قدرت نظامی شوروی تقویت شد» [۵۱]. چنان که در چارچوب مفهومی پژوهش بحث شد، این امر ناشی از نوع نگاه به قدرت در دوره تاریخی مورد نظر بود. در این دوره نگاه به قدرت، ساختاری و سخت افزارانه بود که برونداد آن اهمیت بخشیدن به نقش قدرت نظامی در تمامی عرصه‌ها از جمله تنش زدایی میان دو کشور بود.

تنش زدایی میان آمریکا و چین

یکی از اتفاقات تاریخی و مهم جهان در دوره جنگ سرد بازدید ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا از جمهوری خلق چین در سال ۱۹۷۲ بود که در نهایت به احیای روابط دیپلماتیک میان دو کشور در سال ۱۹۷۹ انجامید. با پیروزی کمونیست‌ها در کشور چین و شکل گیری دولتی کمونیستی، آمریکا روابط خود را با جمهوری خلق چین قطع و حکومت تایوان را به عنوان دولت مشروع در سرزمین چین به رسمیت

شناخت. قطع روابط میان دو کشور توأم با افزایش تنش در جنگ کره، باعث شد آمریکا و چین یکدیگر را به عنوان دشمن تلقی کنند. این شرایط تا روی کار آمدن ریچارد نیکسون ادامه داشت تا اینکه در این دوره تحولی مهم در روابط دو کشور صورت گرفت. هنری کیسینجر که در آن برهه مشاور امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا بود سهم به‌سزایی در تنش زدایی میان آمریکا و چین ایفا کرد به طوری که سفر مخفیانه وی به چین زمینه حضور نیکسون در این کشور و امضای عهدنامه شانگهای را فراهم کرد.

تهدید شوروی و جنگ ویتنام دو عامل مهم در احیای روابط میان آمریکا و چین در دهه هفتاد میلادی بود. تهدید روز افزون شوروی به خصوص برای چین عاملی بود که این کشور را به تنش زدایی با آمریکا به عنوان رقیب اصلی شوروی ترغیب کرد. اشغال چکسلواکی توسط شوروی باعث نگرانی شدید چین شده بود و حمله شوروی به جزیره «جن باو» در مارس ۱۹۶۹ که منجر به برخورد نظامی نسبتاً شدیدی میان دو کشور شد مقامات چینی را بیشتر متوجه آمریکا و تعقیب سیاست تنش زدایی با این کشور کرد [۱۴، ۴۰]. در طرف مقابل آمریکا هم با سیاست گشودن درها به سوی چین تلاش می‌کرد با کارت برنده چین علیه شوروی بازی کند [۷]. همچنین جنگ ویتنام و اعتراضات داخلی در آمریکا نسبت به این جنگ عامل مهم دیگری بود که نیکسون برای پایان دادن به آن خود را ناگزیر از تغییر روابط با چین (برای اعمال فشار بر شوروی) می‌دید [۳۲].

اگرچه این دو (تهدید شوروی و جنگ ویتنام) از عوامل اصلی تنش زدایی میان آمریکا و چین در دهه هفتاد میلادی بود اما نمی‌توان از یک عامل جانبی دیگر غفلت کرد و آن قدرت چین بود. چین به دلیل جمعیت بالا و وسعت زیاد یکی از قدرت‌های مهم جهان در آن دوره به شمار می‌رفت و زمانی که توانست در سال ۱۹۶۴ به سلاح هسته‌ای دست یابد عملاً این جایگاه را تثبیت کرد. در واقع یکی از عوامل تاثیرگذار در بروز تنش زدایی میان چین و آمریکا دستیابی چین به سلاح هسته‌ای و واژه از جنگ هسته‌ای میان دو کشور بود [۲۸]. ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا در این باره چنین گفته است: «دلیل دیگر برای ایجاد روابط تازه میان آمریکا و چین واقعیت‌های تلخ عصر اتم است. وقتی چین به پیشرفت هسته‌ای چشمگیری دست یافت ما چاره‌ای جز این نداشتیم» [۱۲].

همچنین برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور وقت آمریکا در توجیه ایجاد روابط رسمی دیپلماتیک با چین می‌نویسد: «به نظر من چین در زمینه حفظ موازنه جهانی مهم تلقی شده و چین نیرومند و دارای امنیت به سود آمریکا خواهد

اقتصادی جای آن را گرفته است. به عبارت دیگر خصیصه اصلی نظام اقتصاد جهانی کنونی، همکاری و تفاهم میان کشورها است [۶]. لذا نگاه دولت‌ها به قدرت در این دوره عمدتاً نرم افزارانه و اجتماعی بوده و از هویتی فرهنگی برخوردار است. در این شرایط در سال‌های اخیر نیز مواردی از تنش زدایی میان کشورها صورت گرفته که می‌توان با بررسی آن‌ها به مقایسه نقش قدرت نظامی در تصمیم به تنش زدایی در این دوره با دوره نظام دوقطبی پرداخت.

تنش زدایی میان آمریکا و میانمار

از سال ۱۹۴۸ که میانمار (برمه) استقلال خود را از بریتانیا اعلام کرد جنگ‌های داخلی طولانی مدتی در این کشور رخ داد چنان که به گفته رئیس دولت سابق میانمار یک میلیون نفر در این مدت کشته شدند. با کودتای نظامی در سال ۱۹۶۲ این کشور تا سال ۲۰۱۱ توسط نظامیان اداره شد. اما با برگزاری انتخابات در نوامبر ۲۰۱۰ حکومتی نیمه نظامی جایگزین آن شد که اقدام به انجام برخی اصلاحات نمود. اگرچه این انتخابات فاقد استانداردهای بین‌المللی بود با این حال بسیاری از کشورها روابط خود را با میانمار مجدداً آغاز کردند و برخی تحریم‌های بین‌المللی علیه این کشور لغو گردید. برگزاری انتخابات پارلمانی در آوریل ۲۰۱۲ منجر به پیروزی حزب خانم آنگ سان سو چی (اتحادیه ملی برای دموکراسی) شد که ۴۳ کرسی از ۴۶ کرسی را بدست آورد [۳۷]. پذیرش نتیجه انتخابات توسط دولت و ارتش باعث شد کشورهای غربی و به خصوص آمریکا از آن به عنوان یک توسعه سیاسی مثبت یاد کنند.

تا پیش از این روابط آمریکا و میانمار تیره و سرد بود. روابط سیاسی آمریکا با میانمار پس از کودتای نظامی در این کشور به سردی گراییده بود و پس از سرکوب خشونت آمیز تظاهرات طرفداران دموکراسی در سال ۱۹۸۸ این روابط تیره شد. سرکوب‌های پس از آن، از جمله سرکوب معترضان در سپتامبر ۲۰۰۷ رابطه میان دو کشور را تیره تر کرد. آمریکا از سال ۱۹۸۸ سیاست تغییر رژیم در میانمار را دنبال کرد و بدین منظور تحریم‌های سختی علیه این کشور وضع نمود [۴۸، ۴۹]. اما در سال‌های اخیر دو تحول بسیار مهم منجر به بهبود روابط آمریکا با میانمار شد. اول تصویب سیاست «تعامل عمل‌گرا» در سال ۲۰۰۹ توسط دولت اوباما و دوم اصلاحات جامع در میانمار از اواسط سال ۲۰۱۱ توسط رئیس‌جمهور تین سین انجام شد [۳۵]. ایده اصلی سیاست «تعامل عمل‌گرا» این بود که دولت اوباما باید نفوذ خود را در تحولات میانمار براساس گفتگوی سیاسی در سطح مقامات ارشد دو کشور را توسعه دهد در حالی که تحریم‌ها را حفظ می‌کند اما در پاسخ به اصلاحات

بود [۵]. بدین ترتیب در اواخر دهه شصت میلادی که چین از قدرت لازم برخوردار شد، از سوی آمریکا جدی گرفته شد و باب گفتگو و تنش زدایی میان آن‌ها باز شد [۹]. لذا با توجه به صحبت‌های مقامات آمریکا در توجیه احیای روابط با چین می‌توان چنین نتیجه گرفت که قدرت و به ویژه قدرت نظامی یکی از عوامل موثر در تصمیم آمریکا به تنش زدایی با چین در دهه هفتاد میلادی بود. بنابراین در نتیجه گیری این بخش و با توجه به دو مصداق تاریخی بیان شده می‌توان گفت در دوره جنگ سرد قدرت نظامی نقش تاثیر گذاری در تنش زدایی میان دولت‌ها داشت؛ چرا که «در این دوره جنگ افزار نسبت به مذاکره تضمین بهتری برای بقا بود» [۴۶].

نقش قدرت نظامی در تنش زدایی بعد از پایان جنگ سرد

با فروپاشی دیوار برلین و وحدت میان دو آلمان در سال ۱۹۸۹، تغییرات گسترده‌ای در اروپای شرقی آغاز شد و زمینه را برای سقوط شوروی و پایان جنگ سرد فراهم کرد. بدین ترتیب از سال ۱۹۹۱ ماهیت نظام بین‌الملل دگرگون شد و از «دوقطبی» به «تک‌قطبی» و امروز به «یک چند قطبی» تغییر یافته است. این تغییرات منجر به افول گفتمان سیاسی-ایدئولوژیک و اهمیت یافتن اقتصاد و فرهنگ در روابط میان کشورها شد. در این راستا میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سال ۱۹۹۰ که ۲۰۵ میلیارد دلار بود به ۱۷۶۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است [۵۴]. هرچند این رقم در سال ۲۰۲۰ به دلیل پاندمی کرونا به ۱ تریلیون دلار کاهش یافته، اما همچنان ۵ برابر سال ۱۹۹۰ است [۵۵]. هزینه‌های نظامی کشورها رو به کاهش بوده؛ چنانکه در سال ۱۹۸۹ هزینه‌های نظامی جهان معادل ۳٫۴ درصد تولید ناخالص داخلی جهان بود که این رقم در سال ۲۰۱۹ به ۲٫۲ درصد کاهش یافته است [۶۳]. در مقابل تجارت کالاهای فرهنگی هر سال رو به افزایش است به طوری که از ۳۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۴ به بیش از ۱۹۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسیده است [۵۶، ۵۷]. به عنوان نمونه در سال ۲۰۰۵ تعداد ۴۶۴۲ فیلم در جهان تولید شد در حالی که این رقم در سال ۲۰۱۳ به ۷۶۱۰ حلقه رسید که حاکی از نرخ رشد ۶۳٫۹ درصدی میان این دو سال است [۵۸]. از سوی دیگر پیشرفت فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی و رشد روز افزون پدیده جهانی شدن در قرن بیست و یکم موجب گسترش وابستگی متقابل پیچیده در میان کشورها از یک سو و افزایش سطح آگاهی ملت‌ها از سوی دیگر شده است. همچنین در حالی که در نظام دو قطبی، منازعات اقتصادی حاکم بر نظام بین‌الملل بود اما در نظام جدید همکاری و در مواردی رقابت

دولت میانمار به تدریج آن‌ها را لغو کند.

اگرچه در دو سال اول اجرای این سیاست تغییر چندانی در رویکرد میانمار ایجاد نشد اما اوباما این سیاست را رها نکرد تا اینکه از اواسط ۲۰۱۱ تغییر در رویکرد میانمار شروع گردید. رئیس جمهور میانمار اصلاحاتی درباره مسئله سانسور در رسانه‌ها، احزاب سیاسی و آزادی زندانیان سیاسی در پیش گرفت و به آنگ سان سو چی و حزب وی اجازه داد به صورت آزادانه و عادلانه در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۲ شرکت کنند. این اصلاحات باعث شد دولت اوباما براساس فرمول «اقدام در برابر عمل» سعی در بهبود روابط با میانمار نماید که نمود بارز آن بازدید پیشگامانه هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت آمریکا از این کشور از ۳۰ نوامبر تا ۲ دسامبر ۲۰۱۱ بود. این سفر نخستین سفر وزیر خارجه آمریکا به میانمار از سال ۱۹۵۵ بود. در این سفر تین سین رییس جمهور میانمار و هیلاری کلینتون بر عادی سازی و تقویت روابط دو کشور پس از ۲۰ سال چالش تاکید کردند[۳۸].

بعد از آن که میانمار در ژانویه ۲۰۱۲ حدود ۶۵۰ زندانی سیاسی را آزاد نمود آمریکا اعلام کرد مایل است در راستای سیاست «اقدام در برابر عمل» سطح روابط سیاسی با میانمار را به سطح سفیر ارتقا دهد. این در حالی بود که از سال ۱۹۹۰ سفرای دو کشور مجبور به ترک حوزه ماموریت خود شده بودند. بدین ترتیب در ۲۹ ژوئن سال ۲۰۱۲، مجلس سنای آمریکا درک میچل را به عنوان سفیر ایالات متحده آمریکا در میانمار تایید کرد[۳۸]. به دنبال آن برخی محدودیت‌ها درباره صادرات، واردات، سرمایه گذاری مستقیم در میانمار و سفر مقامات این کشور به آمریکا برداشته شد. بالاخره در نوامبر ۲۰۱۲ باراک اوباما در مسیر شرکت در اجلاس آسه آن بازدید از یانگون بزرگ ترین شهر میانمار به عمل آورد و در ماه مه ۲۰۱۳ رئیس جمهور میانمار از واشنگتن بازدید کرد[۶۴].

درباره علل تغییر سیاست آمریکا در قبال میانمار و تنش زدایی با این کشور دلایلی از جمله سرخوردگی آمریکا از ادامه سیاست تحریم به دلیل عدم دستیابی به اهدافی همچون ترویج دموکراسی و حقوق بشر در میانمار و منافع بالقوه اقتصادی و نگرانی از افزایش نقش گسترده چین در میانمار ذکر شده است[۵۰]. همچنین به دلیل عضویت میانمار در آسه آن باید در نظر داشت بهبود روابط میان ایالات متحده و آسه آن وابسته به بهبود روابط ایالات متحده با میانمار بود[۵۰]. درباره انگیزه میانمار از بهبود رابطه با آمریکا نیز به جبران وابستگی رو به رشد این کشور به چین در ابعاد اقتصادی و سیاسی و افزایش نفوذ پکن در میانمار اشاره شده است[۲۴]. لذا اگرچه سطح قدرت نظامی دو کشور قابل مقایسه نیست، اما این موضوع

مانعی در بروز تنش زدایی میان آن‌ها نمی‌گردد و علی رغم قدرت نظامی بیشتر آمریکا نسبت به میانمار، تنش زدایی میان آن‌ها انجام می‌گیرد. این موضوع به دلیل نگاه متفاوت رهبران آمریکا به قدرت نسبت به دوره نظام دو قطبی است. در دوره جدید نگاه آمریکا به قدرت صرفا سخت افزارانه نیست بلکه حتی برای وجه نرم و فرهنگی قدرت اهمیتی بیشتری قائل است. از این رو قدرت نظامی نقش مهمی در سیاست تنش زدایی این کشور با میانمار ایفا نمی‌کند.

تنش زدایی میان آمریکا و کوبا

در هفده دسامبر ۲۰۱۴ روسای جمهور آمریکا و کوبا از توافق برای عادی سازی روابط میان دو کشور خبر دادند. این موضوع به سرعت به یکی از مهم ترین رویدادهای جهان در قرن بیست و یکم تبدیل شد و رسانه‌های مختلف دنیا آن را پوشش دادند. مذاکرات میان دو کشور به صورت محرمانه و با میانجی گری واتیکان به مدت هجده ماه در کانادا انجام گرفت تا این که دو کشور توافق کردند روابط دیپلماتیک میان خود را از سر گیرند[۳۴]. فرآیند عادی سازی روابط به سرعت طی شد و سفارت خانه‌های طرفین در کشور مقابل در بیست جولای ۲۰۱۵ مجددا شروع به کار کردند. اوباما نیز در بیست مارس ۲۰۱۶ به عنوان اولین رئیس جمهور آمریکا بعد از هشتاد و هشت سال از کوبا بازدید نمود.

دلایل مختلفی درباره علت اتخاذ سیاست تنش زدایی از سوی آمریکا در قبال کوبا عنوان شده است که می‌توان آن‌ها را در دو دسته داخلی و خارجی طبقه بندی کرد. در بُعد خارجی مهم ترین دلایل آمریکا برای تنش زدایی با کوبا اول عدم کارایی سیاست تحریم و دوم از دست رفتن جایگاه این کشور در میان کشورهای آمریکای لاتین بود. آمریکا با سیاست تحریم علیه کوبا نتوانسته بود بعد از گذشت بیش از پنجاه سال به اهداف خود در قبال این کشور دست یابد؛ چنان که باراک اوباما نیز در آخرین کنفرانس مطبوعاتی خود در سال ۲۰۱۴ به این امر اعتراف نمود[۲۰].

اما در بُعد خارجی دلیل دیگر آمریکا برای تنش زدایی با کوبا، احیای جایگاه پیشین در منطقه آمریکای لاتین بود. از اوایل دهه ۱۹۹۰ کوبا با استفاده از قدرت نرم، موقعیت آمریکا را در سازمان ملل و دیگر مجامع چند جانبه محکوم و محدود کرد[۴۷]. آمریکا با اتخاذ سیاست‌های تحریمی و خصمانه علیه کوبا که از نفوذ بالایی در میان رهبران و ملت‌های منطقه آمریکای لاتین برخوردار است بیش از پیش جایگاه خود را در این منطقه از دست داده و چهره‌ای منفی از خود بر ساخته بود[۲۹]. اصرار آمریکا در دوره ریاست جمهوری بوش در اعمال سیاست‌های تحریمی علیه کوبا باعث بروز واکنش منفی از

شده است و حفظ مناسبات سابق با کوبا هم برای کوبا و هم برای آمریکا مضر است [۱۰].

اما در بعد داخلی می‌توان از رقابت انتخاباتی میان دو حزب دموکرات و جمهوری خواه برای ریاست جمهوری آینده به عنوان یکی از دلایل اوپاما برای تصمیم به تنش زدایی با کوبا یاد کرد. باراک اوپاما از نگاه مخالفان و رقبای جمهوری خواه عملکرد موفقی در سیاست خارجی نداشته است. لذا با ارزیابی مثبتی که نسبت به اقبال شرکت‌های بزرگ آمریکایی در برداشتن گام‌های جدید در قبال کوبا وجود دارد تنش زدایی با کوبا می‌توانست نقطه قوتی برای دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ باشد. با برداشته شدن تحریم‌ها، هم سرمایه گذاران آمریکایی (از جمله شرکت‌های مالی، کشاورزان، شرکت‌های مسافرتی، تولیدکنندگان انرژی و خودرو و...) می‌توانستند وارد بازار مستعد کوبا شوند و هم تولیدکنندگان کوبایی (از جمله سیگار برگ و شرکت‌های تولیدکننده نوشیدنی و شکر) خواهند توانست بازارهای جدیدی در آمریکا بیابند. از سوی دیگر نرسنجی‌های سال‌های اخیر حاکی از تغییر دیدگاه مردم آمریکا درباره کوبا دارد. بررسی‌های موسسه گالوپ که از سال ۱۹۹۶ اقدام به نرسنجی از مردم آمریکا درباره کوبا نموده نشان می‌دهد که از سال ۲۰۰۹ (ابتدای ریاست جمهوری اوپاما) دیدگاه مثبت مردم آمریکا درباره کوبا رو به افزایش و در مقابل دیدگاه منفی رو به کاهش بوده است؛ به طوری که در سال ۲۰۱۶ برای اولین بار میزان موافقین بیش از مخالفین شده است. (جدول ۱)

سوی کشورهای آمریکای لاتین شد. از زمان اجلاس چهارم «سازمان کشورهای آمریکایی» در آرژانتین در سال ۲۰۰۶، این کشورها خواستار بازگشت کوبا به این سازمان شدند. لذا برخی معتقدند بر حسب تصادف نیست که ایجاد روابط حسنه بین کوبا و ایالات متحده با چنین شتابی صورت گرفت تا این بازگشت قبل از هفتمین اجلاس سازمان کشورهای آمریکایی در پاناما در آوریل ۲۰۱۵ صورت گیرد. چرا که سیاست سنتی آمریکا در قبال کوبا نه تنها در زمینه دوجانبه بلکه در روابط منطقه‌ای و جهانی نیز برای آمریکا هزینه ساز شده بود [۳۶] با این حال راثول کاسترو اخیرا در همبستگی با ونزوئلا اعلام کرد کوبا قصد بازگشت به سازمان کشورهای آمریکایی را ندارد [۱۷].

کوبا از سال ۱۹۹۲ هر ساله قطعنامه‌ای در لغو تحریم‌های آمریکا علیه این کشور در مجمع عمومی سازمان ملل به رای گذاشته است که با موافقت اکثریت کشورها همراه بوده به طوری که در سال ۲۰۱۵ با ۱۹۱ رای مثبت از ۱۹۳ کشور مواجه شد و تنها آمریکا و اسرائیل به این قطعنامه غیرالزام آور رای منفی دادند [۵۹]. به همین دلیل نوآم چامسکی معتقد است علت تغییر سیاست بلند مدت واشنگتن برای تحریم و انزوای کوبا پس از این واقیعت صورت گرفت که ایالات متحده متوجه شد افکار عمومی و شرکت‌های تجاری منطقه آمریکای لاتین و جهان دیگر از این سیاست پشتیبانی نمی‌کنند [۳۳، ۵۳]. از این منظر می‌توان گفت آمریکا از قیل تنش زدایی با کوبا سعی دارد نفوذ از دست رفته خود در میان کشورهای آمریکای لاتین را تقویت کند؛ چرا که آمریکا به این درک دست یافته که در حال حاضر کوبا در آمریکای لاتین تبدیل به پرچم ضد آمریکایی

جدول ۱: نظر مردم آمریکا درباره کوبا

به طور کلی نظر شما درباره کوبا چیست؟ (پرسش از مردم آمریکا)											
۲۰۱۶	۲۰۱۵	۲۰۱۳	۲۰۱۱	۲۰۰۹	۲۰۰۷	۲۰۰۵	۲۰۰۳	۲۰۰۱	۱۹۹۹	۱۹۹۶	
موافق	۱۰٪	۳۲٪	۲۷٪	۲۸٪	۲۸٪	۲۸٪	۲۸٪	۲۷٪	۳۲٪	۱۰٪	
مخالف	۴۰٪	۴۸٪	۵۹٪	۶۲٪	۶۰٪	۶۵٪	۶۳٪	۶۸٪	۶۱٪	۸۱٪	

منبع: [۳۹]

کوبا به دلیل تحریم‌های تجاری بیش از یک تریلیون و ۱۲۶ میلیارد دلار ضرر کرده است [۴۴]. از سوی دیگر از زمان مرگ هوگو چاوز در سال ۲۰۱۳ ونزوئلا تبدیل به یک متحد اقتصادی سوال برانگیز برای کوبا شده است. بی ثباتی سیاسی همراه با اقتصادی فاسد در ونزوئلا، اعتماد هاوانا نسبت به حامی کلیدی اقتصادی خود را کاهش داده است. بنابراین ارتباط بهتر اقتصادی با ایالات متحده یکی از راه‌های حفاظت از کوبا از یک رابطه در حال تغییر با ونزوئلا است [۲۶]. لذا مشاهده می‌شود که قدرت نظامی نقشی در تصمیم به تنش زدایی میان آمریکا و

نرسنجی مرکز تحقیقات پیو در جولای ۲۰۱۵ نیز نشان می‌دهد ۷۳ درصد از آمریکایی‌ها موافق بهبود روابط بین دو کشور بوده‌اند [۴۲].

اما از نظر کوبا مهم ترین دلیل برای ورود به تنش زدایی با آمریکا رفع تحریم‌ها و سر و سامان دادن به وضعیت اقتصادی این کشور می‌باشد. کوبا با مشکلات عدیده اقتصادی روبرو است که احیای روابط با همسایه کاپیتالیست خود و رفع تحریم‌ها می‌تواند به این کشور کمک فراوانی کند. دولت کوبا اعلام کرده است از زمان قطع روابط میان واشنگتن و هاوانا،

نیروگاه هسته‌ای کره شمالی با نیروگاه‌های راکتور آب سبک مقاوم تر در برابر اشاعه هسته‌ای و عادی سازی روابط سیاسی و اقتصادی میان آمریکا و کره شمالی بود.

اجرای توافق تا سال ۲۰۰۱ ادامه داشت تا اینکه جورج بوش در ژانویه این سال گفتگوهای موشکی و هسته‌ای با کره شمالی را متوقف کرد. چند ماه بعد دولت آمریکا ادامه مذاکرات را منوط به اضافه شدن برخی موضوعات دیگر همچون حقوق بشر و مسائل بشر دوستانه کرد. اختلافات ادامه یافت تا اینکه در اوایل ۲۰۰۳ کره شمالی بازرسان آژانس هسته‌ای را اخراج کرد و از NPT خارج شد و اعلام کرد قصد دارد به منظور بازدارندگی در برابر تهدیدات آمریکا اقدام به تولید سلاح هسته‌ای نماید. از همین سال ابتدا مذاکراتی سه جانبه میان کره شمالی، آمریکا و چین و سپس شش جانبه (با اضافه شدن کره جنوبی، ژاپن و روسیه) شکل گرفت تا مانع از ادامه برنامه هسته‌ای کره شمالی با اهداف تسلیحاتی شود. در سال ۲۰۰۵ طرفین به توافق نزدیک شده و بیانیه مشترکی صادر کردند که چشم انداز نوید بخشی از پایان بحران داد اما برخی اقدامات از سوی آمریکا همچون مسدود کردن حساب‌های کره شمالی در ماکائو منجر به ترک میز مذاکره از سوی این کشور شد.

در اکتبر ۲۰۰۶ بالاخره کره شمالی آزمایش موفقیت آمیز سلاح هسته‌ای خود را اعلام کرد که منجر به تصویب قطعنامه ۱۷۱۸ شورای امنیت علیه این کشور شد. مذاکرات شش جانبه در دسامبر ۲۰۰۶ پس از یک وقفه سیزده ماهه از سر گرفته شد که راه به جایی نبرد. مذاکرات طی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ نیز ادامه یافت و اگرچه توافقاتی ایجاد و اجرا هم گردید اما در نهایت به توافق نهایی منجر نشد. پیونگ یانگ بار دیگر در سال ۲۰۰۹ و سپس ۲۰۱۳ و ۲۰۱۶ آزمایش‌های هسته‌ای را در عمق زمین انجام داد. در سال‌های اخیر تحریم‌های شدیدی از سوی آمریکا و سازمان ملل علیه کره شمالی اعمال شده است. هدف از این تحریم‌ها اجبار رهبران کره شمالی به توقف برنامه هسته‌ای نظامی است.

در این مدت کره شمالی بارها خواستار مذاکرات دو جانبه با آمریکا و رفع تنش‌های موجود و برقراری روابط عادی با این کشور شده است که این درخواست‌ها هر بار از سوی آمریکا رد شده است [۱۹، ۲۲]. در واقع آمریکا توقف فعالیت‌های کره شمالی در زمینه سلاح‌های هسته‌ای را پیش شرط احیای مذاکرات شش جانبه (نه دو جانبه) قرار داده است. آمریکا نشان داده علی‌رغم تهدیدات هسته‌ای مکرر کره شمالی علیه این کشور و متحدان منطقه‌ای آن، تمایلی به مذاکره دوجانبه با کره شمالی ندارد و معتقد است حل و فصل مسئله شبه جزیره کره باید در قالب گفتگوهای شش جانبه صورت بگیرد تا دیگران هم

کوبا نداشته است. کوبا نه به لحاظ قدرت نظامی و نه به لحاظ قدرت اقتصادی با آمریکا قابل مقایسه نیست. این کشور نه سلاح هسته‌ای دارد و نه از توان تهدید امنیت ملی آمریکا برخوردار است. با این وجود همانطور که گفته شد آمریکا رغبت بیشتری برای تنش زدایی با کوبا از خود نشان می‌دهد. دلیل این موضوع این است که غفلت آمریکا از قدرت نرم در قبال کوبا باعث شده بود آمریکا سیاست‌های خود در قبال این کشور را در انزوا ببیند. لذا آمریکا به این صرافت دست یافته بود که سیاست‌های مبتنی بر قدرت سخت همچون تحریم اقتصادی نمی‌تواند این کشور را در دستیابی به اهداف خود در قبال کوبا به نتیجه برساند. از این رو بیش از آنکه قدرت نظامی به کار آمریکا بیاید، قدرت اقناعی (هنجاری و فرهنگی) می‌توانست مثمرتر باشد.

عدم تنش زدایی میان آمریکا و کره شمالی

یکی از کشورهایی که در دو دهه اخیر از سوی آمریکا به عنوان تهدید مورد شناسایی واقع شده کره شمالی است. این کشور به واسطه چالش‌هایی که با متحدان منطقه‌ای آمریکا (کره جنوبی و ژاپن) در منطقه آسیا-پاسفیک دارد در سال‌های اخیر مورد تحریم‌های شدید آمریکا قرار گرفته است. براساس گزارش وزارت خارجه آمریکا کره شمالی چهارمین ارتش بزرگ دنیا و دومین نیروی عملیات ویژه در جهان را در اختیار دارد. هزینه‌های نظامی این کشور حدود یک چهارم تولید ناخالص ملی آن را تشکیل می‌دهد [۵۲]. همچنین کره شمالی دومین ناوگان بزرگ زیردریایی جهان پس از آمریکا را در اختیار دارد؛ اگرچه این ناوگان قدیمی، فرسوده و با قابلیت‌های محدود است [۳۱]. این کشور همچنین از انواع موشک‌های بالستیک و قاره پیمای با قابلیت حمل کلاهک‌های هسته‌ای برخوردار است که بُرد آن‌ها به احتمال زیاد به بسیاری از ایالت‌های آمریکا می‌رسد [۲۵].

با این حال آنچه به وجهه قدرت نظامی کره شمالی می‌افزاید برنامه هسته‌ای این کشور و دستیابی به سلاح هسته‌ای است چرا که یکی از شاخصه‌های قدرت نظامی (حداقل در دیدگاه غرب) وجود سلاح هسته‌ای در نزد یک کشور است. سلاح هسته‌ای به دلیل قدرت تخریب بالا یک سلاح استراتژیک محسوب می‌شود که می‌تواند نقشی بازدارنده برای کشور مزبور نیز داشته باشد. کره شمالی در سال ۱۹۸۵ به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) پیوست اما در سال ۱۹۹۳ اعلام کرد قصد دارد از این پیمان نامه خارج شود. آمریکا برای ممانعت از این موضوع مذاکراتی با کره شمالی آغاز کرد که منجر به چارچوب مورد توافق دو کشور در ۱۹۹۴ گردید. هدف از این توافق توقف و جایگزین کردن برنامه بومی

وقوع آن ندارد. همچنین در تصمیم آمریکا و کوبا به تنش زدایی که به بیش از پنجاه سال روابط خصومت آمیز میان آنها پایان داد قدرت نظامی نقشی نداشت. یعنی با اینکه قدرت نظامی آمریکا از کوبا بیشتر است اما اتفاقاً این آمریکا است که تمایل بیشتری برای عادی سازی روابط از خود نشان می‌دهد.

تحول نقش قدرت نظامی در تنش زدایی میان کشورها را می‌توان ناشی از دو عامل دانست. نخستین عامل مربوط به تغییر ساختار نظام بین الملل از «دو قطبی» به «یک چند قطبی» است. در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ نظام دو قطبی بر جهان حاکم بود و تقریباً تمامی موضوعات بین المللی به رقابت میان دو ابر قدرت بستگی داشت. در این دوره موازنه قدرت مهم ترین موضوع میان دو بلوک شرق و غرب بود و آنچه در این موازنه اهمیت بیشتری داشت، قدرت نظامی بود. در این دوره به دلیل اولویت امنیت فیزیکی، مسائل نظامی و استراتژیک از اهمیت و جایگاه بالاتری برخوردار بودند لذا قدرت نظامی به عنوان متغیر تاثیرگذار در اکثر موضوعات (از جمله تنش زدایی) ایفای نقش می‌کرد. اما با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، امنیت اقتصادی و فرهنگی از اولویت بیشتری برخوردار شده و به تبع آن مسائل ژئوپولیتیک جای خود را به مسائل ژئواکونومیک و ژئوکالچر داده است. در این راستا امکان بروز جنگ میان دولت‌ها کاهش یافته و دولت‌ها نیز کمتر سعی دارند مسائل خود را از طریق نظامی حل و فصل کنند و بیشتر از طریق مذاکره و روش‌های دیپلماتیک به دنبال اعمال نظرات خود هستند.

اما عامل دوم مربوط به تحول در تصور و برداشت دولت‌ها از ماهیت قدرت است. چنان‌که در مقدمه پژوهش آمد در دهه‌های اخیر ماهیت قدرت متحول گشته و برداشت دولت‌ها از قدرت را تغییر داده است. امروزه و به خصوص در کشورهای دموکراتیک تصمیمات دیگر در ساختاری عمودی و از بالا به پایین گرفته نمی‌شود بلکه با توجه به اجتماعی شدن قدرت، افکار عمومی در تصمیم‌گیری‌ها نقش دارند. لذا دولت‌ها برای تاثیرگذاری بر افکار عمومی رقیب بیش از ابزارهای نظامی از روش‌های اقناعی استفاده می‌کنند؛ چراکه این توافق وجود دارد که در جهان امروز، قدرت نرم کاربرد بیشتری از قدرت سخت دارد. به همین دلیل است که قدرت نرم کوبا در همراهی دولت‌ها با خود برای تقبیح تحریم‌های آمریکا علیه این کشور و همچنین نفوذ در دولت‌های آمریکای لاتین، آمریکا را مجبور به در پیش گرفتن سیاست تنش زدایی با این کشور می‌کند اما بمب هسته‌ای کره شمالی قادر نیست آمریکا را ترغیب به پذیرش درخواست این کشور برای مذاکره و تنش زدایی نماید. با این حال این گزاره قابل انکار نیست که هنوز دولت‌هایی

در این زمینه متعهد شوند. به خصوص چین که هم پیمان کره شمالی است باید بر تعهداتی که کره شمالی می‌پذیرد صحنه بگذارد. حتی روی کار آمدن دونالد ترامپ و رویکرد خاص او در مذاکره دو جانبه با کیم جونگ اون جز چند عکس یادگاری نتیجه دیگری در بر نداشت و منجر به تنش زدایی و احیای روابط میان آمریکا و کره شمالی نشد.

بنابراین برخلاف دوره نظام دو قطبی که قدرت نظامی یکی از عوامل موثر در تصمیم آمریکا برای تنش زدایی با شوروی و چین بود، در عصر پسا جنگ سرد، قدرت نظامی کره شمالی جایگاه و نقشی در تصمیم آمریکا برای تنش زدایی با این کشور ندارد. همانطور که پیش تر ذکر شد مهم ترین علت این موضوع، تغییر نگرش نسبت به ماهیت قدرت در دوره جدید است.

نتیجه گیری

عوامل مختلفی می‌تواند در بروز تنش زدایی میان دو کشور تاثیرگذار باشد؛ با این حال در این پژوهش صرفاً به نقش و تاثیر قدرت نظامی در تصمیم کشورها به تنش زدایی پرداخته شد. در مطالعه مصادیق تاریخی از تنش زدایی این نتیجه حاصل گردید که تاثیر قدرت نظامی در شروع تنش زدایی میان کشورها در دو دوره تاریخی نظام بین الملل، متفاوت است. به عبارتی در دوران نظام دو قطبی و جنگ سرد، قدرت نظامی (در کنار سایر عوامل) از جایگاه ویژه و تاثیر گذار در تصمیم دولت‌ها به تنش زدایی برخوردار بود. آمریکا در برابر شوروی اگرچه سیاست سد نفوذ را در پیش گرفته بود اما تنها زمانی به صرافت تنش زدایی با این کشور پی برد که قدرت نظامی شوروی به قدرت آمریکا پهلو زد. همچنین تنها هنگامی که چین توانست به سلاح هسته‌ای دست یابد و از این طریق قدرت نظامی خود را افزایش دهد، آمریکا مجبور به در پیش گرفتن سیاست تنش زدایی با این کشور شد و امتیازات مختلفی به آن داد. از این منظر در دوران جنگ سرد قدرت نظامی نقش تعیین کننده‌ای در تصمیم دولت‌ها برای تنش زدایی با «دیگری» داشت.

اما با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، قدرت نظامی نقش و تاثیر سابق خود را در تنش زدایی میان کشورها از دست داده است. در تایید این ادعا دو مصداق از تنش زدایی در سال‌های اخیر مورد بررسی قرار گرفت. تنش زدایی میان آمریکا- میانمار که به بیش از بیست سال چالش در روابط دو کشور پایان داد نمونه‌ای از تنش زدایی در دوره جدید است که قدرت نظامی تاثیری در بروز آن نداشت. به عبارتی علی‌رغم قدرت نظامی بیشتر آمریکا نسبت به میانمار، تنش زدایی میان آن‌ها صورت می‌گیرد و قدرت نظامی نقشی در وقوع یا عدم

(همچون کره شمالی) وجود دارند که در دوره جنگ سرد به سر می‌برند و قدرت نظامی را بیش از قدرت نرم ارج می‌نهند که البته با توجه به نتایج این پژوهش نمی‌توانند در اهداف مدنظر خود موفق باشند.

تشکر و قدردانی: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

تاییدیه‌های اخلاقی، تعارض منافع: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

سه‌م نویسنندگان و منابع مالی/حمایت‌ها: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

منابع

۱. آقایی، سید داوود. (۱۳۸۷). آداب دیپلماسی و فنون مذاکره، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲. ازغندی، سید علیرضا. (۱۳۷۸). "تنش زدایی در سیاست خارجی: مورد جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۷-۱۳۷۸)", فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۵۲، صفحات ۱۰۳۵-۱۰۴۸.
۳. استیل، جونتان. (۱۳۶۴). شوروی: بر سر تنش زدایی چه آمد؟، در: نوام چامسکی، جونتان استیل و جان گیتینگز، دهه جنگ سرد، ترجمه شاهرخ وزیری، نشر سلسله، چاپ اول.
۴. افتخاری، اصغر. (۱۳۸۹). "چهره‌های قدرت: گذار از سخت افزارگرایی به نرم افزارگرایی"، در: جوزف اس‌نای، قدرت نرم؛ ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل، ترجمه سیدمحسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ سوم.
۵. برژینسکی، زیگنوبو. (۱۳۷۹). قدرت و اصول خاطرات برژینسکی مشاور امنیت ملی (۱۹۸۱-۱۹۷۷)، ترجمه مرضیه ساقیان، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۶. سلیمانی، رضا. (۱۳۸۸). سیاست خارجی دولت خاتمی؛ دیپلماسی تنش زدایی و گفتگوی تمدن‌ها (۱۳۸۴-۱۳۷۶)، تهران: انتشارات کویر، چاپ اول.
۷. شولزینگر، رابرت د. (۱۳۷۹). دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم (۱۸۹۸-۱۹۹۷)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۸. کیسینجر، هنری. (۱۳۹۲). چین، ترجمه حسین راسی، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ اول.
۹. گیتینگز، جان. (۱۳۶۴). چین: یک نیمه ابرقدرت، در: نوام چامسکی، جونتان استیل و جان گیتینگز، دهه جنگ سرد،
- ترجمه شاهرخ وزیری، نشر سلسله، چاپ اول.
۱۰. میخائیلوف، سرگی. (۲۰۱۵). اتحاد کشورهای آمریکای لاتین، اسپوتنیک فارسی، ۲۰۱۵/۰۶/۱۳، قابل دسترس در: <http://sptnkne.ws/ajWt>
۱۱. نای، جوزف اس. (۱۳۸۹). قدرت نرم؛ ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل، ترجمه سیدمحسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ سوم.
۱۲. نیکسون، ریچارد. (۱۳۶۸، ۱۹۹۹). پیروزی بدون جنگ، ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
۱۳. نیکسون، ریچارد. (۱۳۷۰). در صحنه خاطرات پیروزی، شکست و تجدید حیات، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
۱۴. Mahmud S, Ali. (2005). US-China Cold War Collaboration, 1971-1989, New York: Routledge.
۱۵. Anguelov, Nikolay. (2015). Economic Sanctions vs. Soft Power, Palgrave Macmillan.
۱۶. Ashton, S. R. (1989). In search of Détente, The Politics of East-West Relations since 1945, The Macmillan Press LTD.
۱۷. BBC News. (2016) "Cuba will never rejoin OAS over Venezuela row, says Castro", BBC News, 5 June 2016.
۱۸. Berridge, G. R. (1994). Talking to the Enemy, How States without 'Diplomatic Relations', Macmillan Press.
۱۹. Boyer, Dave. (2016). "Obama rejects North Korea's offer to suspend missile tests", The Washington Times, April 24, 2016.
۲۰. Brady, James S. (2014). Remarks by the President in Year-End Press Conference, The White House, December 19, 2014.
۲۱. Brands, H. W. (1998). "The World in a Word: The Rise and Fall of Détente", Rhetoric and Public Affairs, Vol. 1, No. 1.
۲۲. Cassella, Megan and Chiacu, Doina. (2016). "U.S. rejected North Korea peace talks offer before last nuclear test: State Department", Reuters, Feb 22, 2016.
۲۳. Castells, Manuel. (2010). The Information Age Economy, Society, and Culture, Volume II, The Power of Identity, Wiley-Blackwell, 2nd ed.
۲۴. Clapp, Priscilla. (2010). "Prospects for Rapprochement Between the United States and Myanmar", Contemporary Southeast Asia, Vol. 32, No. 3.
۲۵. Department of Defense. (2015). Military and Security Developments Involving the

- Americans View Cuba Favorably for First Time”, Gallup, February 15, 2016.
۴۰. Ogata, Sadako. (1988). *Normalization with China*, Berkeley: University of California.
۴۱. Perlo-Freeman, Sam & Aude, Fleurant & Pieter, Wezeman and Siemon, Wezeman. (2016). “Trends in World Military Expenditure, 2015”, SIPRI Fact Sheet, April 2016.
۴۲. Pew Research Center. (2015). “Growing Public Support for U.S. Ties With Cuba – And an End to the Trade Embargo”, Pew Research Center, July 21, 2015.
۴۳. Puchala, Donald J. and Hopkins, Raymond F. (1982). “International Regimes: Lessons from Inductive Analysis”, *International Organization*, Vol. 36, No. 2, spring.
۴۴. Renwick, Danielle. (2016). “U.S.-Cuba Relations”, *The Council on Foreign Relations*, March 24, 2016.
۴۵. Rizvi, Gowher. (1992). “Indo-Pakistan Strife,” in: Leslie Palmier (ed) *Detente in Asia?*, The Macmillan Press Ltd.
۴۶. Schlotter, Peter. (1983). “Detente: Models and Strategies”, *Journal of Peace Research*, Vol. 20, No. 3.
۴۷. Serbin, Andrés. (2016). *Onstage or Backstage? Latin America and US-Cuban Relations*, in: Eric. Hershberg and William. M. LeoGrande (ed), *A New Chapter in US Cuba Relations*, Palgrave Macmillan.
۴۸. Steinberg, David. (2007). “The United States and its Allies: The Problem of Burma/Myanmar Policy”, *Contemporary Southeast Asia*, Vol. 29, No. 2.
۴۹. Steinberg, David. (1999). “Burma/Myanmar and the Dilemmas of U.S. Foreign Policy”, *Contemporary Southeast Asia*, Vol. 21, No. 2.
۵۰. Steinberg, David. (2014). “Myanmar and U.S. Policy: Platitudes, Progress, and Potential Problems”, *Georgetown Journal of Asian Affairs*, Fall/Winter.
۵۱. Stevenson, Richard W. (1985). *The Rise and Fall of Détente: Relaxations of Tension in US-Soviet Relations 1953-84*, Macmillan.
۵۲. U.S. Department of State (2008). *North Korea*, Available in: <http://www.state.gov/outofdate/bgn/northkorea/108874.htm>
۵۳. Telesur. (2015). “Noam Chomsky Says US Turned to Cuba Due to Increasing Isolation”, Telesur, July 21, 2015.
۵۴. UNCTAD. (2016). “World Investment Democratic People’s Republic of Korea, Report to Congress, Department of Defense.
۲۶. Deschamps, Marion. (2016). “5 Reasons Why Obama Radically Changed U.S. Policy Toward Cuba”, *Alternet*, March 21, 2016.
۲۷. Doby, John T. (1987). “Doby on Nuclear Weapons and Détente”, *International Journal on World Peace*, Vol. 4, No. 2 (APR-JUN 1987), 11-13.
۲۸. Engel. Jeffrey A. & Mark, Atwood Lawrence, and Andrew, Preston. (eds), (2014). *America in the World: A History in Documents from the War with Spain to the War on Terror*, Princeton University Press.
۲۹. Fitzpatrick, Meagan. (2014). “Cuba-U.S. relationship détente: 10 key questions”, *CBC News*, Last Updated: Dec 18, 2014.
۳۰. Froman, Michael B. (1991). *The Development of the Idea of Détente, Coming to Terms*, Palgrave Macmillan.
۳۱. Global Fire Power. (2016). *Submarine Strength by Country*, Available in: <http://www.globalfirepower.com/navy-submarines.asp>
۳۲. Goh, Evelyn. (2005). “Nixon, Kissinger, and the “Soviet Card” in the U.S. Opening to China, 1971–1974”, *Diplomatic History*, Vol. 29, No. 3.
۳۳. Goodman, Amy. (2016). “Noam Chomsky: Why Obama Suddenly Decided to Cozy up With Cuba—It Wasn’t Warm and Fuzzy Feelings”, *Alternet*, May 18, 2016.
۳۴. Hershberg, Eric. (2016). *Introduction: US-Cuba Diplomatic Rapprochement and Washington’s Relations with Latin America*, in: Eric Hershberg and William M. LeoGrande (ed), *A New Chapter in US-Cuba Relations*, Palgrave Macmillan.
۳۵. Jürgen, Haacke. (2015). “The United States and Myanmar: From Antagonists to Security Partners?”, *Journal of Current Southeast Asian Affairs*, Vol. 34, No. 2.
۳۶. Lopez-Levy, Arturo. (2016). *Cuba-US: The December 17 Agreement in the Rationale of Asymmetric Relations*, in: Eric. Hershberg and William. M. LeoGrande (ed), *A New Chapter in US Cuba Relations*, Palgrave Macmillan.
۳۷. Martin, Michael F. (2012). “U.S. Sanctions on Burma”, *Congressional Research Service*.
۳۸. Martin, Michael F. (2013) “U.S. Policy Towards Burma: Issues for the 113th Congress”, *Congressional Research Service*.
۳۹. Norman, Jim. (2016). “Majority of

- October 2015.
۶۰. Weber, Steve. (1990). "Realism, Detente, and Nuclear Weapons", International Organization, Vol. 44, No. 1, winter, 55-82.
۶۱. White, Brian. (1981). "The Concept of Détente", Review of International Studies, Vol. 7, No. 3, (Jul, 1981).
۶۲. Wiseman, Geoffrey. (2010). "Engaging the Enemy: An Essential Norm for Sustainable US Diplomacy", in: Costas M. Constantinou and James Der Derian (eds), Sustainable Diplomacies, Palgrave Macmillan.
۶۳. World Bank. (2019). "Military expenditure (% of GDP)", World Bank, Available in: <https://data.worldbank.org/indicator/MS.MIL.XPND.GD.ZS>
۶۴. Xu, Beina and Albert, Eleanor. (2016). Understanding Myanmar, CFR, March ۲۰, 2016, Available in: <https://data.opendevelopmentmyanmar.net/dataset/understanding-myanmar>
۶۵. Zelizer, J. E. (2009). Détente and Domestic Politics, Diplomatic History, 33(4), 653-670.
- Report", UNCTAD, Geneva: United Nations.
۵۵. UNCTAD. (2021). "World Investment Report 2021, UNCTAD, Available in: <https://unctad.org/webflyer/world-investment-report-2021>
۵۶. UNESCO. (2005). "International Flows of Selected Cultural Goods and Services, 1994-2003", Montreal: UNESCO Institute for Statistics.
۵۷. UNESCO. (2016). "The Globalisation of Cultural Trade: a shift in Consumption, International flows of cultural goods and services 2004-2013", Montreal: UNESCO Institute for Statistics.
۵۸. UNESCO. (2016). "Diversity and the film industry, An analysis of the 2014 UIS Survey on Feature Film Statistics", UNESCO Institute for Statistics, Information Paper No. 29.
۵۹. United Nations. (2015). "Despite Resumption of Relations between United States, Cuba, General Assembly Adopts, Almost Unanimously, Resolution Calling for Blockade to Be Lifted", United Nations, 27